

# سفر



## بن بست «حسینی»!

در مطلب امروز نخست به بهانه اطلاعیه اخیر سازمان «گزارشگران بدون مرز» در مورد «مرتبه» آزادی مطبوعات در ایران و عکس العمل وزیر ارشاد حکومت اسلامی به این اطلاعیه سخن خواهیم گفت. می دانیم که چندی پیش «سازمان گزارشگران بدون مرز» کشور ایران را عملاً در پائین ترین سطح جهانی از نظر آزادی مطبوعات قرار داد؛ این گزارش فقط وضعیت کشورهای کره شمالی، ترکمنستان و اریتره را از نظر مطبوعات وخیم تر از ایران معرفی می کند!

در اینکه حکومت اسلامی یکی از سانسورچی‌ترین حاکمیت‌های جهان است هیچ تردیدی نیست. این حکومت در مقام یک دستگاه استعماری و اجنبی‌پرست نخستین مأموریت خود را سرکوب فرهنگ ملی ایرانیان مقرر نموده، و از نخستین روزهایی که پس از غائله ۲۲ بهمن ۵۷، اهرم‌های قدرت را ساواک و ارتش شاهنشاهی به اوباش آیت‌الله خمینی تفویض کردند شمشیر این حکومت دست‌نشانده بر علیه روزنامه‌نگاری، هنر، مطبوعات، رمان، ادبیات و شعر و خلاصه کلام اهل قلم و اهل هنر از رو بسته شد. این حکومت از آنجا که رسماً خود را نماینده اوباش شهری، یا به قول روح‌الله خمینی همان «پابره‌ها» معرفی می‌کرد حتی نیازمند هنردوستی‌های «نمایشی» دوران پهلوی نیز نبود؛ سرکوب فرهنگ و مجامع فرهنگی «شاه‌کلید» روابط حکومت اسلامی با جامعه ایران شد. شاید امروز فقر ادبیات، هنر و خصوصاً زبان نگارش فارسی در کشور ایران، طی تاریخچه چند سده اخیر فقط با دوران فترت حمله مغول و غارت تاتار قابل مقایسه باشد. با این وجود، جهان نه در دوره چنگیز خان می‌زید و نه دوران تاتارها را می‌باید ملاک بررسی‌های امروز خود قرار دهیم.

کشور ایران از قافله تمدن جهانی به صورتی غیرقابل بازگشت عقب افتاده؛ این یک واقعیت است که می‌باید قبول کرد. این عقب‌ماندگی در زمینه‌های علمی و فناوری‌های دنیای معاصر به هیچ عنوان و تحت هیچ شرایطی دیگر قابل جبران نیست، با این وجود عملکرد حکومت اسلامی کار را بجائی کشانده که در دیگر شاخه‌های فعالیت‌های انسانی، هنری، ادبی و غیره نیز این عقب‌ماندگی تبدیل به یک واقعیت غیرقابل برگشت شود. چه گزارشگران بدون مرز بگویند و چه نگویند، ما ایرانیان بخوبی می‌دانیم که امروز در کشورمان نه خبرگزاری‌های رسمی و نیمه‌رسمی معتبر داریم، نه روزنامه و مجله و هفته‌نامه و فصل‌نامه‌ای قابل ذکر. آنچه در

ایران تحت عنوان «خبرگزاری» فعال است تشکیلاتی است در مسیر هیاهوی حکومت، و آنچه تحت عنوان مطبوعات به زیر چاپ می‌رود «بولتن‌هایی» است پوسیده و متعفن که وظیفه اصلی‌شان نه آگاه کردن مخاطب و طرح مسائل و معضلات جامعه، که پوشش دادن به تبلیغات حکومت به شمار می‌رود. با چنین کارنامه‌ای، مسلماً اگر فردی مسئول در مقام وزارت ارشاد قرار می‌گرفت به دلیل سرافکندگی و تحقیری که عملکرد وی به همراه آورده بود، سعی می‌کرد از حضور در مجامع و بلبل‌زبانی تا حد امکان اجتناب کند. ولی از آنجا که «حکومت اوباش» طی ۸۰ سال گذشته در عمل سیاست را در کشور تبدیل به نوکری در بارگاه استعمار کرده، سیدمحمد حسینی، وزیر ارشاد این حکومت نیز در کمال پرورئی و بیشرمی در واکنش به اطلاعیه «گزارشگران بدون مرز» می‌گوید:

**«هدف از اعلام رتبه ۱۷۶ برای ایران ارائه چهره نامناسب از نظام است.»**  
رادیو فردا، جمعه ۸ آبان‌ماه ۱۳۸۸

البته در این گزارش، حکومت اسلامی نه ۱۷۶امین که ۱۷۲امین در میان ۱۷۵ کشور رده‌بندی شده! عدم توجه وزیر «مسئول» به این «رده‌بندی» در عمل نشان می‌دهد که ایشان اصلاً با این حرف‌ها کاری ندارند! شاید «ناخودآگاه» ترجیح می‌دادند که از ۱۷۵ کشور، ایران همان ۱۷۶امین باشد، یعنی اصلاً از صفحه جغرافیای جهانی محو شود، تا ایشان بتوانند عملکرد «درخشان» خود را بجای آنکه در آئینه تاریخ کشور به قضاوت ایرانیان بگذارند، با خود به زیر خاک برده در همان بهشت موعود نزد روح‌الله خمینی و حوریان و غلمان‌های «دینی» مطرح کنند! با این وجود به

این «حسینی»، همچون دیگر حسینی‌ها بگوئیم که عملکردشان در این دنیا مورد بررسی قرار خواهد گرفت، زیاد هم به موضع «معهودشان» نزد حوریان بهشتی دل خوش نکنند.

«سیدممد سبزه‌قبا» است، امروز در برابر ما ملت قرار گرفته و آقای «حسینی» بدانند که ملت ایران برای بررسی عملکردشان هیچ گونه نیازی به مطالعه گزارش سازمان‌های جهانی ندارد.

ولی اگر «گزارشگران بدون مرز»، تشکیلاتی که ما به هیچ عنوان حامی مواضع سیاسی و جهانی‌اش نیستیم، ایران را در رده‌ی کشوری چون «اریتره» قرار می‌دهد ما ایرانیان که کور نیستیم؛ حتما نویسنده‌ی این وبلاگ هم قصد «ارائه‌ی چهره‌ی نامناسب از نظام» دارد که در مورد وضعیت فرهنگی‌ای که حکومت اسلامی در کشورش ایجاد کرده اینچنین سخن می‌گوید! اولاً این آقای حسینی که بجای اشغال مقام وزارت ارشاد شاید بهتر بود همچون ابوی به دلالتی و تیغ‌کشی در بازار ادامه می‌دادند، بدانند که دولت‌ها و حکومت‌ها می‌آید و می‌رود، ملت‌ها و فرهنگ‌هاست که می‌ماند. در نتیجه حداقل نویسنده‌ی این سطور با قبول این اصل قصد ندارد «چهره‌ی نامناسب از نظام» ارائه دهد؛ این نظام خود بدترین و نامناسب‌ترین چهره‌ها را از خود در جهان نشان می‌دهد و لزومی ندارد کسی وقت خود را برای این «مهم» تلف کند. در عمل یکی از مهم‌ترین مأموریت‌های این حکومت ارائه‌ی چهره‌ی نامناسب از ملت ایران است، و در همینجا بگوئیم که چهره‌ی این حکومت خردرچمن به هیچ عنوان چهره‌ی ایرانی نیست. ما این اصل را قبول کرده‌ایم که «نظام» جنابعالی نیز همچون دیگر نظام‌های استعماری و دست‌نشانده‌ی روزی گورش را گم خواهد کرد، ولی عملکرد سرکار امروز در حافظه‌ی تاریخی ما ملت به ثبت رسیده. در نتیجه بی‌خود برای خودتان «پناهگاه» درست نکنید، تا زمانی‌که در پس سرکوب فرهنگی یک ملت به صندلی شکسته‌ی یک «وزارتخانه‌ی» پوسیده چسبیده‌اید پناهگاهی نخواهید داشت.

به هر تقدیر عملکرد وزارت ارشاد این حکومت که بنیانگزارش همان سیدمحمد خاتمی، معروف به

اینک در دنباله‌ی مطلب امروز نگاهی به وضعیت سیاسی در جبهه‌بندی‌های داخلی می‌اندازیم. همانطور که پیش‌بینی می‌کردیم، سخنرانی علی‌خامنه‌ای، رهبر حکومت اسلامی در نشست با «نخبگان»، که طی آن به شدت از «مخالفان نتایج انتخابات» انتقاد به عمل آورده بود، اینک می‌رود تا حداقل برای کسانی که سعی در فضاسازی و داغ کردن تنور «انتقام‌جویی‌ها» دارند وسیله‌ای جهت سرکوب پدیده‌ای شود که در بطن حکومت اسلامی توسط محافل مختلف ساخته و پرداخته شده. هر چند به غلط و مسلماً از روی برخی اغراض آنرا تحت عنوان «جنبش سبز» به ملت ایران منسوب می‌کنند. در ظاهر امر، برخی گروه‌ها و محافل که به احتمال زیاد محفل روزی‌نامه‌ی «کیهان» و حسین شریعتمداری در رأس آتش‌بیاران آن قرار دارند سعی می‌کنند از سخنرانی علی‌خامنه‌ای وسیله‌ای جهت سرکوب «جنبش سبز» فراهم کنند. ولی اگر می‌گوئیم «در ظاهر» به هیچ عنوان بی‌دلیل نیست. استنباط ما این است که هر دو گروه، چه اصولگرایان و چه اصلاح‌طلبان اینک سعی دارند از راه رفته بازگردند؛ هر چند این عمل دیگر غیرممکن می‌نماید.

پیش از پای گذاشتن در بررسی و تحلیلی که در این مقطع ارائه می‌دهیم، می‌باید چند مسئله‌ی جانبی را نیز مدنظر قرار داد. در درجه‌ی نخست برداشت ما از شرایط این است که کل حکومت اسلامی امید به پیروزی میرحسین موسوی بسته بود. در توجیه این «موضع» بارها توضیحاتی آورده‌ایم ولی به طور خلاصه باید گفت که صحنه‌ی سیاست منطقه، در صورت پیروزی گسترده‌ی آنچه «خط امام» به شمار می‌رود

می‌توانست در چارچوب نیازهای منطقه‌ای ایالات متحد و خصوصاً انگلستان متحول شود. و دلیل حمایت‌های گسترده غرب از دستیابی «خط امام» به قدرت در همین نیاز بی‌نهایت اساسی می‌باید جستجو شود. البته همانطور که دیدیم در راه به ارزش گذاشتن «جنبش سبز» تمامی اهرم‌های داخلی و خارجی به کار گرفته شد؛ با این وجود حکومت در یک کشور فوق‌العاده کلیدی و استراتژیک همچون ایران در چارچوب‌هایی و برای چند موضع محفلی پایه‌ریزی می‌شود و شاهد بودیم که علیرغم اجماع تمامی اهرم‌های حکومت اسلامی و خصوصاً هماهنگی اکثریت اربابان خارجی آن، ساختار سیاست‌های بزرگ منطقه‌ای، قدرت‌یابی میرحسین موسوی، یا بهتر بگوئیم هیاهوی «خط امام» را برنتافت.

اینکه «ساختار سیاست‌های بزرگ منطقه‌ای» از چه ابعادی برخوردار است، مسلماً نیاز به تحلیل و بررسی گسترده‌تری خواهد داشت؛ از آنجا که این تحلیل‌ها ما را از بحث امروز دور می‌کند، آن را به فرصتی دیگر موکول می‌کنیم. ما عدم دستیابی میرحسین موسوی به مقام ریاست جمهوری جمکران را یک شکست سیاسی بزرگ برای غرب در ایران تلقی می‌کنیم، شکستی که علیرغم اجماع گسترده داخلی و خارجی به همراه آمد، و اینک کل حکومت، حتی شخص احمدی‌نژاد را شدیداً تحت فشار گذاشته. اینان که خود را برای واگذاری قدرت و مسئولیت قوه مجریه به «خط امام» آماده کرده بودند، و هر کدام قصد داشتند پای به نقش‌آفرینی‌های جدید خود در رابطه با سیاست‌های علنی و یا پنهانی «دولت خط امام» بگذارند، اینک در چنبره یک شرایط پیش‌بینی نشده گرفتار آمده‌اند.

همانطور که می‌بینیم دولت احمدی‌نژاد چه در مسیر ادامه سیاست‌های داخلی، و چه در راهبردهای خارجی خود دیگر از خطوط «راه‌نما» برخوردار نیست. به طور مثال، در زمینه سیاست‌های خارجی، علی‌الخصوص «مذاکرات هسته‌ای» همانطور که پیش‌بینی کرده بودیم این دولت دیگر «حرفی»

برای گفتن ندارد! چرا که سیاست ایالات متحد بر پایه گریز از هرگونه بحران‌زدائی از مسئله هسته‌ای ایران متمرکز شده بود، گریزی که از طریق هیاهوی میرحسین موسوی می‌توانست تشدید شود. امروز اگر احمدی‌نژاد حرفی برای ارائه در محافل بین‌الملل ندارد و هر آنچه تحت عنوان «قرارداد هسته‌ای» در برابرش بگذارند امضاء می‌کند، به این دلیل نیست که در شمارش آراء میرحسین موسوی «تقلب» شده؛ سیاست غرب در مسیر تشدید بحران هسته‌ای شکست خورده! از طرف دیگر در کل منطقه، خصوصاً در مورد درگیری‌های «فلسطین - اسرائیل» نیز احمدی‌نژاد که در محاسبات خود روی قدرت «خط امام» و فضا‌سازی‌های ضداسرائیلی میرحسین موسوی حساب می‌کرد، راهی در برابر خود نمی‌بیند. به همین دلیل با استقرار مشائی، در رأس نهاد ریاست جمهوری قصد دارد نوعی «گشایش» در این صحنه استراتژیک برای محفل خود ایجاد کند.

از این گذشته در مسیر حفظ امنیت داخلی نیز شاهد بودیم که بیرون کشیدن پیمان زنگ‌زده «سنتو» از گنج‌های خاک‌گرفته وزارت دفاع، تنها راه ممکن جهت نجات «روابط» آینده ایران با کشورهای پاکستان و ترکیه تحلیل شد! «تحلیلی» که به استنباط ما با واقعیات منطقه به هیچ عنوان هم‌آهنگی نخواهد داشت. خلاصه کلام حکومت اسلامی حداقل طی ۴ سال آینده از نظر سیاست خارجی در وضعیتی کاملاً تدافعی دست و پا خواهد زد. دولت فعلی نمی‌تواند همچون گروه «خط امام» با تکیه بر زمینه‌های مناسب داخلی آشوب‌آفرینی در کل منطقه را دامن زند. و از طرف دیگر ایجاد هیاهو در عرصه داخلی نیز برای این دولت عملاً غیرممکن شده. «دو قطبی کردن» کاذب فضای جامعه، عملی که او‌باش «خط امام» با شعارهای توخالی و پوچ‌گوئی‌های امثال خاتمی، کروبی و موسوی می‌توانستند به راحتی در تضاد و

درگیری و کتک‌کاری با لباس شخصی‌ها در سطح شهرها ایجاد کنند، در دولت احمدی‌نژاد غیرممکن شده. چرا که این دولت هم از نظر مردم کوچه و خیابان یک دولت کودتائی و غاصب است، و هم جهت حفظ موجودیت خود می‌باید همزمان جهت آشوب‌آفرینی به مخالفانی که ظاهراً با «کودتا» تارومارشان کرده میدان بدهد! فراهم آوردن زمینه مناسب جهت تحمیل چنین ملغمه‌ای به ملت ایران در عمل غیرممکن خواهد بود!

حال که حکومت اسلامی از مهم‌ترین ابزار سیاست‌گذاری‌های داخلی و خارجی خود یعنی «بحران‌آفرینی» محروم مانده، شیشه عمرش در بغل سنگ افتاده! در چنین شرایطی موجودیت این حکومت هر لحظه می‌تواند مورد تهدید قرار گیرد. به همین دلیل است که اوباش حکومت اسلامی پس از برگزاری آنچه «انتخابات» قلمداد شد، سعی در ایجاد هیاهو و درگیری خیابانی داشتند. اینان نیازمند شکل‌گیری دو قطب کاذب در بطن جامعه ایران و در قلب یک حاکمیت واحد بودند تا بتوانند از طریق هیاهو و غوغای بی‌معنا هر دم موجودیت حکومت اسلامی را به «ارزش» گذارند و مخالفان را سرکوب و مقهور کنند. ولی این حرکت نیز در چارچوب سیاست‌های بزرگ منطقه‌ای مورد تهدید قرار گرفت و علی‌خامنه‌ای که در مطلب پیشین به دلایل هماهنگی‌اش با «جنبش سبز» اشاراتی کرده بودیم مجبور شد در مخالفت با این سیاست موضع‌گیری کند.

طی چند صباحی که از این «انتخابات» می‌گذرد شاهدیم که مقامات حکومت اسلامی در هر مقطع و هر بزنگاه سعی در ایجاد بحران و درگیری دارند. نخست مسئله «تظاهرات» در خیابان‌ها مطرح شد، و در حکومتی که تظاهرات فقط مختص سازمان‌های دولتی است گروهی از اوباش شناخته شده حکومت مرتباً خواستار حضور «شهروندان» در تظاهرات «خودجوش» می‌شدند! بعد که پرونده این آشوبگری‌ها بسته شد، مسئله موضع‌گیری‌های شخص‌علی‌خامنه‌ای در مورد «علوم انسانی» به راه افتاد و در هنگامه‌ای که دانشگاه‌ها عملاً

از کنترل دولت خارج شده این فرد با طرح این مزخرفات سعی در ایجاد آشوب در دانشگاه داشت؛ اینبار نیز بته‌شان گر نگرفت.

نهایت امر کار به سخنرانی اخیر مقام معظم در برابر «فرهیختگان» کشید که در مطلب پیشین آنرا به تفصیل مورد بررسی قرار داده‌ایم. ولی در شرایط فعلی گویا اصولاً بحران‌آفرینی به هیچ عنوان و به هیچ ترتیب برای این حکومت امکانپذیر نخواهد بود. چرا که پس از ترهات علی‌خامنه‌ای در «محکومیت» آنان که انتخابات را مخدوش اعلام می‌کنند، تلاشی کم‌رنگ از جانب برخی محافل که ظاهراً اصول‌گرای‌اند به راه افتاد تا جهت آشوب اجتماعی زمینه‌سازی کنند، ولی سریعاً بر این بحران‌آفرینی‌ها سرپوش گذاشته شد.

کار بجائی کشید که سایت‌های وابسته به «جنبش سبز» و کارگزاران سازندگی و اصلاح‌طلبان دست اوباش «هیئت مؤتلفه» را گرفته به میدان آورده‌اند! در همین راستا، روزآن‌لاین که یکی از همین سایت‌ها به شمار می‌رود، در کنار عکس «سبزها» عکس مکش‌مرگ‌مائی از «عسکراولادی مسلمان»، عضو «هیئت مؤتلفه» به چاپ رسانده می‌نویسد:

**«عسگر اولادی در دیدار با حامیان حزب مؤتلفه، افرادی را که خواستار محاکمه موسوی و کروبی هستند افراطیون خشن لقب داد و آنان را متهم به دشمن‌تراشی کرد.»**

روزآن‌لاین، ۷ آبان‌ماه ۱۳۸۸

بله، همانطور که می‌بینیم مرده‌شور نیز به گریه افتاده. این جملات نشان‌دهنده وابستگی هیئت

مؤتلفه به حامیان «جنبش سبز» است. اگر بالاتر گفتیم که تمامی حاکمیت منتظر تاجگذاری میرحسین موسوی بود، دلیل داشته. در چنین شرایطی، موجی که علی خامنه‌ای از طریق سخنرانی اخیر خود، و با تکیه بر موضع «رهبری» قصد داشت در محافل سیاسی کشور به راه بیاندازد و زمینه‌ساز بحران‌آفرینی‌های اجتماعی شود عملاً روی به ساحل مرگ گذاشته. آقای خامنه‌ای دیگر جایی برای بحران‌آفرینی ندارند، می‌باید راه دیگری جهت حفظ موجودیت خود و همپالکی‌های‌شان در قلب این حکومت خردرچمن بجویند.

در همین راستاست که پیشتر عنوان کردیم، حکومت اسلامی در شرایط فعلی قصد «بازگشت از راه رفته» را دارد. این حکومت می‌خواهد دولت احمدی‌نژاد را از خطی که ناخواسته تحت عنوان «خط کودتا» پای در آن گذاشته، خارج کرده به نوعی «خط میانه» بکشاند. ولی چنین تغییری در شرایط فعلی غیرممکن است، سیاست‌های بزرگ منطقه که با کنار کشیدن میرحسین موسوی و «خط امام» از قدرت‌های اجرائی دست احمدی‌نژاد را باز گذاشتند تا در کل منطقه خود را از شر هیاهوسالاری «خط امام» و اصلاح‌طلبان خلاص کنند در مسیر سیاست‌گذاری‌های نوین خود در حال حرکت‌اند. این قدرت‌ها قبول نمی‌کنند که بار دیگر «خط امام» ابزاری در دست آمریکا جهت ایجاد تنش در منطقه شود. اگر خامنه‌ای، عسکراولادی، احمدی‌نژاد و ... یک دل نه صد دل عاشق روی چون ماه موسوی و کربوبی و خاتمی‌اند، و موجودیت سیاسی خود را فقط در راستای حفظ تمامیت اوباش حکومت اسلامی بر صفحه شطرنج سیاست منطقه می‌بینند، سیاست‌های

بزرگ منطقه‌ای آنقدرها از اینان دل خوشی ندارند و تصور نمی‌رود که قصد حمایت از اینان را داشته باشند.

در همینجا بگوئیم، حضور سیاسی و اجتماعی پدیده‌ای به نام «خط امام» در آینده کشور از چشم‌انداز استراتژی‌های واقع‌بینانه بسیار به دور می‌نماید. حکومت اسلامی تا آغاز روندی جدید در روابط اجتماعی و سیاسی در قلب جامعه، روندی که نهایت امر طی ماه‌های آینده ابعاد واقعی خود را نشان خواهد داد، می‌باید زندگی سیاسی در «بن‌بست» فعلی را که هم بر ارتباط میان محافل داخلی و خارجی سایه انداخته و هم ارتباط میان ملت ایران و حاکمیت را رقم می‌زند، به هر ترتیب ممکن «هضم» کند. این بن‌بست که نتیجه به بن‌بست رسیدن استراتژی‌های غرب در منطقه است بر کل حاکمیت اسلامی اعمال شده، اگر راه خروج از این بن‌بست نه برای اصولگرایان وجود دارد و نه برای اصلاح‌طلبان، ملت ایران از این بن‌بست سرفراز بیرون خواهد آمد.